

خاستگاه طایفه ی مکوند

اسناد و مدارک تاریخی حکایت از آن دارند که جاگاه اول طایفه مکوند در سردسیر حدود دژ سپید ممسنی و گرمسیر آنها در ماهور ملاتی قلعه گل و قلعه جلاذکان بوده. (ناجیه ای در نزدیکی شمال سردشت زدون). در اواخر قرن دهم و اوایل قرن ایزددهم ملادی طایفه مکوند به همراه برخی طوایف دیگر از جمله (ممبونی، بتوندی، گتوندی، تمبی و...) به دعوت یکی از علمای معروف کهگیلوی به نام (میرعلی اسماعیلی) برای حمایت از (نوادهدروغ بن شاه سلطان حسن صفوی) یعنی «صفی میرزا» جهت جنگ با نادر شاه وارد دهدشت شدند. «المبتدیه با توجه به شرایط سخت اقتصادی آن زمان می توان گفت که یکی از دلایل اصلی حضور مردم در این جنگ های داخلی، رهایی از جور و فشار حاکمان و خواندنی بوده که همواره مردم را برای گرفتن مال اتمهای زائد تحت فشار قرار می دادند. لذا مردم از هر بهانه ای برای رهایی از این فشارها استقبال می کردند.»

بهر روی در این برهه تاریخی، طوایف مختلف بخت آری جهت جنگ با نادر اتحاد وسیع و پر قدرتی را به وجود آوردند. طوایفی که در این اتحاد شرکت داشتند عبارت بودند از: (مکوندی، ممبونی، بتوندی، گتوندی، گلگری، تمبی، سادات رسالاری، سادات میرعلی، طایفه اولاد میرزا علی بو راحمدی، طایفه کای گوی کراها بو راحمدی، طایفه جاوید ممسنی، طایفه بکش ممسنی و طایفه مصری، تارادی و بابکانی). نادرشاه زمانی از موضوع اتحاد طوایف مختلف بخت آری با خبر شد که با تمامی قوای جنگی خود مشغول جنگ با عثمانی ها بود. لذا، او که نمی توانست همزمان در دو جبهه قدرتمند بجنگد به ناچار در تاریخ 23 اکتبر سال 1733 مجبور به ترک مخاصمه با پادشاه عثمانی گردید. سپس از انعقاد قرارداد صلح، با تمام قوا و توجه زات خود به سمت دهدشت حرکت کرد. جنگ های زیادی در دهدشت اتفاق افتاد و طوایف بخت آری رشادت های بس آری از خود نشان دادند. ولی همانگونه که می دانید نادر یک نابغه جنگی بود و سرآمد اقران در این زمینه، که تاریخ به مانند او در امور جنگی و کشورگشایی کمتر سراغ دارد. لذا در تاریخ 10 ژانویه 1734 جنگ دهدشت با شکست املات متحده بخت آری خاتمه پذیرفت. و نادرشاه که در ابتدا دستور قتل عام تمامی املات بخت آری را داده بود با پادشاه انلی منشی الممالک (میرزا مهدی استرآبادی) از این امر صرف نظر کرد. ولی دستور داد طوایف مکوندی و ممبونی (به دلیل مقاومت ها از ادی که در مقابل او کرده و باعث شده بودند لشکر نادری متحمل خسارات فراوان گردد) غارت شوند.

گال گال اسیم و ناله ی تفنگ

صد سوار نادری ز ای و جنگ

به دستور نادر بزرگان و کدخدایان این دو طایفه را در روز 18 ژانویه 1734 گردن زدند. انسان های شجاعی همچون: قاید بهمن، ملال محمد زمان مکوندی، میرزا شفیق، ملال محمد رحیم، قاید علی بنده ممبونی، ملال ژن بابکانی. همچون برخی از متمدن بو راحمدی طبق امر نادر در آن روز در دروازه های مختلف دهدشت به دار آویخته شدند.

او دستور داد زبان ملال اسفند آری مکوندی را بر ده و دهانش را با نخ بدوزند. ز را او شاهنامه را با صوتی بس آری خوشه خوانند. می گویند وقتی که او اشعار رزمی شاهنامه را می خواند شنوندگان به طوری تحرک می شدند که خود را از طبقه سوم «قلعه دل» برای حمله به دشمن به پاکن می انداختند. نادر همچون دستور داد در دهان ملال رضاقلی ممبونی که او نیز شاهنامه و اشعار حماسی آری می خواند و جنگجو این را وادار به حمله و پاداری نمود سرب مذاب برزند.

نادر برای این بر بدن باقی مانده قوای دو طایفه مکوندی و ممبونی دستور کوچ آنان را صادر کرد. و بنا به امر اوباقه مانده این دو طایفه و وابستگان آنها، به ناجیه «اشک زرکرمیان» تبعید شدند. مأمور اجرای حکم این کوچ اجباری «بابا خان چاپشلو» انتخاب گردید که از بستگان شاه و مورد اعتمادش بود.

نی ترم بار بونم بورگه پاری

حکم و ابی ز نادرشاه املات بباری

مو او دم بدهدشت سازم عمارت

املات شاهلی مکوند رهد به غارت

در اولین مرحله کوچ به دلیل عبور از گردنه های برف گریز و صعب العبور زاگرس، سرما و کمبود آذوقه تعداد زیادی از مردم پاک و شجاع از پای در آمدند. بنا به روایتی می گویند در آن کوچ اجباری از هر چهار نفر فقط یک نفر زنده ماند. سرانجام با پدرم انی بعضی از بزرگان صاحب نفوذ، نادر امر به بخشودگی این طوایف و توقف کوچ را داد. و آنها در محلی نزد یک به اصفهان (در فاصله بین داران و فریدن) استقرار یافتند و به مدت شصت سال در آن جا ماندند و...